پروانه پورشریعتی

افول و سقوط شاهنشاهی ساسانی

اتحادیهٔ ساسانی-پارتی و فتح ایران به‌دست عرب‌ها

ترجمهٔ آوا واحدی‌نوایی

نشر نی

فهرست مطالب

پیش‌گفتار مترجم ۱۳

نکاتی در باب حرف‌نویسی و ارجاعات ۱۷

مقدمهٔ نویسنده بر ترجمهٔ فارسی ۱۹

سپاسگزاری ۲۷

سخن آغازین ۳۱

مسئله ۳۸

منابع و روش‌شناسی ۴۴

فصل اول. پیش‌آگهی‌ها ۵۵

۱-۱. اشکانیان ۵۵

۱-۲. خاندان‌های پدرتبار ۶۵

بخش اول. تاریخ سیاسی

فصل دوم. اتحادیهٔ ساسانی ـ پارتی، تعبیری بازنگریسته از نظام حکومتی ساسانی ۷۳

۲-۱. ساسانیان/ اشکانیان ۷۸

۲-۱-۱. نظریهٔ کریستنسن ۹۰

۲-۱-۲. دوده (دودمان) سالاری ۹۷

۲-۱-۳. بخش آغازین دورهٔ ساسانی ۱۰۱

۲-۲. یزدگرد یکم، بهرام پنجم (بهرام گور) و یزدگرد دوم/ خاندان سورِن ۱۰۵

۲-۲-۱. مِهرنرسه سورنی ۱۰۶
۲-۲-۲. یزدگرد یکم ۱۱۲
۲-۲-۳. بهرام گور ۱۱۴
۲-۲-۴. یزدگرد دوم ۱۱۷
۲-۳. پیروز/ خاندان مهران ۱۱۸
۲-۳-۱. ایزدگُشنَسپ مهرانی ۱۱۹
۲-۳-۲. شاپور مهرانی ۱۲۲
۲-۴. بلاش و قباد/ خاندان کارن ۱۲۴
۲-۴-۱. بلاش ۱۲۴
۲-۴-۲. سوخرای کارنی ۱۲۵
۲-۴-۳. قباد ۱۲۶
۲-۴-۴. شاپور رازی مهرانی ۱۲۹
۲-۴-۵. خیزش مزدکیان ۱۳۱
۲-۵. خسرو انوشیروان/ خاندان‌های مهران، اسپهبدان و کارن ۱۳۳
۲-۵-۱. اصلاحات خسرو انوشیروان ۱۳۳
۲-۵-۲. میان‌پرده، نامهٔ تنسر ۱۳۶
۲-۵-۳. چهار سپاهبد ۱۴۶
۲-۵-۴. خاندان مهران ۱۵۵
۲-۵-۵. خاندان اسپهبدان ۱۵۹
۲-۵-۶. خاندان کارن ۱۶۸
۲-۶. هرمز چهارم/ خاندان مهران ۱۷۵
۲-۶-۱. بهرام ماه‌آذر ۱۷۷
۲-۶-۲. سیماهِ بُرزین کارنی ۱۷۸
۲-۶-۳. بهرام چوبین مهرانی ۱۸۰
۲-۷. خسروپرویز/ اسپهبدان ۱۹۰
۲-۷-۱. وستَهم اسپهبدان ۱۹۰
۲-۷-۲. سمبات باگراتونی ۱۹۶
۲-۷-۳. آخرین جنگ بزرگ جهان باستان ۲۰۰
۲-۷-۴. شهروراز مهرانی ۲۰۳
۲-۷-۵. فرخ‌هرمزد اسپهبدانی ۲۰۸
۲-۷-۶. برکناری خسروپرویز ۲۱۶

فصل سوم. فتح ایران به‌دست عرب‌ها ۲۲۵

۳-۱. مسئلهٔ منابع: روایات فتوح و نقل‌های خداینامه ۲۲۵

۳-۱-۱. فتوح ۲۲۸

۳-۱-۲. بازنگری تاریخ‌گذاری سیف ۲۳۱

۳-۲. شیرویه قباد و اردشیر سوم: سه سپاه ۲۳۹

۳-۲-۱. شیرویه قباد ۲۳۹

۳-۲-۲. اردشیر سوم ۲۴۵

۳-۲-۳. شورش شهروراز ۲۴۷

۳-۳. بوراندخت و آزرمیدخت: رقابت پارسی ـ پَهلَو ۲۵۱

۳-۳-۱. اسپهبدان ۲۵۴

۳-۳-۲. نگاهی به گذشته: فتح عراق به‌دست عرب‌ها ۲۵۸

۳-۳-۳. آزرمیدخت و دستهٔ پارسی ۲۷۶

۳-۳-۴. بوراندخت و خاندان‌های پَهلَو ۲۷۹

۳-۳-۵. جنگ پل ۲۸۷

۳-۴. یزدگرد سوم: فتح ایران به‌دست عرب‌ها ۲۹۳

۳-۴-۱. فتح تیسفون ۲۹۹

۳-۴-۲. فتح خوزستان ۳۱۳

۳-۴-۳. فتح ماد ۳۱۸

۳-۴-۴. فتح ری ۳۲۸

۳-۴-۵. فتح گرگان و طبرستان ۳۳۲

۳-۴-۶. عصیان فرخزاد ۳۴۰

۳-۴-۷. فتح خراسان و عصیان کنارنگیان ۳۴۷

۳-۴-۸. فتح آذربایجان ۳۶۱

۳-۵. پی‌گفتار: تبعات آن‌چه گذشت در تاریخ دورهٔ متقدم اسلام ۳۶۵

فصل چهارم. حکومت‌های دودمانی طبرستان ۳۷۱

۴-۱. آل‌باوند ۳۷۲

۴-۱-۱. کیوس ۳۷۲

۴-۱-۲. باو ۳۷۴

۴-۲. خاندان کارن در طبرستان ۳۷۹

۴-۳. آل‌جاماسپ ۳۸۴
۴-۳-۱. جاماسپ ۳۸۴
۴-۳-۲. پیروز ۳۸۷
۴-۳-۳. جیل جیلانشاه ۳۸۸
۴-۴. فتح طبرستان به‌دست عرب‌ها ۳۹۱
۴-۴-۱. معاهدهٔ صلح با فرخزاد و جیل جیلانشاه (گیل گیلانشاه) ۳۹۲
۴-۴-۲. فرخان بزرگ، ذوالمناقب ۳۹۶
۴-۴-۳. فتح ناموفق یزید بن مُهَلَّب (۷۱۶-۷۱۸م) ۳۹۹
۴-۵. خورشیدشاه ۴۰۲
۴-۵-۱. کارنِ سپاهبد ۴۰۳
۴-۵-۲. قتل سُنباد ۴۰۴
۴-۵-۳. درگذشت خورشید و فتح نهایی طبرستان ۴۰۵

بخش دوم. جریان‌های دینی

فصل پنجم. نمای دینی دورهٔ ساسانی ۴۱۱
۵-۱. دورهٔ پس از اوستا ۴۱۱
۵-۲. سنت ـ بدعت ۴۱۵
۵-۲-۱. دو ستون: مُلک و دین؟ ۴۱۵
۵-۲-۲. کردیر ۴۱۹
۵-۲-۳. آذرباد ۴۲۷
۵-۲-۴. آیین زروانی ۴۳۳
۵-۲-۵. زَندیکان ۴۳۶
۵-۲-۶. چرخهٔ داد ۴۳۷
۵-۲-۷. بدعت مزدکی ۴۳۹
۵-۲-۸. جماعت‌های مسیحی و یهودی ۴۴۳
۵-۳. پرستش مِهر ۴۴۶
۵-۳-۱. میثرَه ۴۴۸
۵-۳-۲. پرستش مهر در دوره‌های هخامنشی و اشکانی ۴۵۶
۵-۳-۳. دوگانگی دینی پارسی ـ پهلو ۴۵۹

۵-۴. پرستش مهر در بخش‌های شمالی و شرقی ۴۶۹
۵-۴-۱. پرستش مهر در طبرستان ۴۶۹
۵-۴-۲. پرستش مهر در خاندان مهران ۴۸۰
۵-۴-۳. پرستش مهر در خاندان کارن ۴۸۱
۵-۴-۴. پرستش مهر در ارمنستان ۴۹۰
۵-۵. جمع‌بندی ۴۹۸

فصل ششم. قیام‌های دورهٔ باستانی پسین در خراسان و طبرستان ۵۰۳

۶-۱. بهرام چوبین ۵۰۴
۶-۱-۱. مفاد مهری شورش بهرام چوبین ۵۰۴
۶-۱-۲. بهرام چوبین و آخرزمان ۵۱۱
۶-۲. انقلاب عباسیان ۵۲۳
۶-۲-۱. خراسان داخلی و بیرونی ۵۲۶
۶-۲-۲. ایران پس از فتح و پژوهش‌های روزگار ما ۵۳۰
۶-۳. به‌آفرید ۵۳۷
۶-۳-۱. میان‌پرده: ارداویرازنامه ۵۴۳
۶-۳-۲. زمینهٔ مهری شورش به‌آفرید ۵۴۴
۶-۴. سُنباد، پرستندهٔ خورشید ۵۵۰
۶-۴-۱. سُنباد و بهرام چوبین: بن‌مایه‌های روایی تکرارشونده ۵۵۴
۶-۴-۲. زمینهٔ مهری شورش سُنباد ۵۵۶
۶-۴-۳. سُنباد و آخرزمان ۵۵۹
۶-۴-۴. پیشینهٔ قومی سُنباد ۵۶۲
۶-۵. نتیجه‌گیری ۵۶۶

سخن پایانی ۵۶۹

جدول‌ها، تصویر و نقشه ۵۸۵

منابع ۵۹۱

واژه‌نامه ۶۱۱

نمایه ۶۱۹

پیش‌گفتار مترجم

افول و سقوط شاهنشاهی ساسانی (اتحادیهٔ ساسانی ـ پارتی و فتح ایران به دست عرب‌ها)، اثر ارزشمند پروانه پورشریعتی، پژوهشی است ژرف با نظریه‌پردازی‌های بی‌باکانه. نویسنده بر سر آن بوده است تا از تاریخ دورهٔ پسین ساسانی ابهام‌زدایی و از بخشی از اطلاعات پراکنده و آشفته دربارهٔ این تاریخ رمزگشایی کند؛ بدان‌سان که از آن‌چه در این دوره و پس از یورش عرب‌ها بر سرزمین ایران رفت تصویری روشن و معنادار از منظر ایرانی به‌دست دهد. پایمردی نویسنده در یافتن روزنه‌های امید و آزمودن همهٔ راه‌های ممکن برای روشنگری دربارهٔ ابهامات و یافتن حلقه‌های اتصال پراکندگی‌های تاریخی به‌راستی درخور ستایش است. بدین‌سان، نویسنده با رویکردی ریشه‌ای، انتقادی و مقایسه‌ای دربارهٔ یکی از مهم‌ترین و مؤثرترین عرصه‌های تاریخ نظریه‌های زیرو زبرکننده و شورانگیز پیش رو نهاده است.

نویسنده با بررسی دوبارهٔ مجموعهٔ گسترده‌ای از منابع نوشتاری و یافته‌های فرهنگی مادی و با مقابلهٔ دقیق داده‌های گوناگون دربارهٔ چرایی سقوط شاهنشاهی ساسانی و چگونگی فتح ایران به‌دست عرب‌ها به نظریه‌ای تازه دست یافته است. نظریه‌ای که در این کتاب طرح شده است دست‌کم از چند جهت درخور توجه جدی است. همان‌طور که خود نویسنده در پیش‌گفتار و سخن پایانی کتاب شرح داده است، دلایلی دست به دست هم داده‌اند تا نتیجه آن شود که جامعهٔ پژوهشی به تاریخ دورهٔ باستانی پسین ایران با همهٔ اهمیتی که در سیر بعدی تاریخ ایران و تاریخ خاورمیانه دارد توجهی ناچیز، نزدیک به هیچ، نشان دهد. نخستین ویژگی برجستهٔ این کتاب آن است که، پس از سال‌ها رکود پژوهشی در حوزهٔ مطالعات تاریخی دورهٔ باستانی پسین ایران، توجه پژوهشگران را به این حوزهٔ مطالعاتی جلب کرده و در این عرصه جنب‌وجوشی تازه پدید آورده است. کارستان دیگر این اثر آن است که نویسندهٔ کتاب حاضر الگوهای نظری را که از زمان استاد فقید، کریستنسن، در حوزهٔ مطالعات دورهٔ باستانی

پسین ایران جا افتاده و مسلم انگاشته شده بود از نو بررسید و با دلایلی مقنع نادرستی بخش‌هایی از آن‌ها را نشان داد. همین دریافت به‌تنهایی ما را بر آن می‌دارد تا در دستاوردهای بسیاری از پژوهش‌های پیشین که این الگوها را فرضیات مسلم خود قرار داده بودند تردید کنیم. بدین‌ترتیب، بازنگری در الگوهای نابجا مسلم انگاشته‌شده به ضرورت بازاندیشی در نتایج حاصل از آن‌ها می‌انجامد. از دیگر نقاط قوت این پژوهش آن است که نویسنده در پژوهشی روش‌مند اساس کار خود را بر همنشینی و مقابلهٔ متونی قرار داده است که در گسترهٔ زمانی مورد نظر در سرزمین‌های گوناگون و به زبان‌های متفاوت نوشته شده‌اند. همین شیوه در شناسایی بعضی شخصیت‌های پارتی که ذکر آن‌ها در منابع مختلف به نام‌های متفاوتی رفته راهگشا بوده و در بازیابی حلقه‌های مفقودهٔ بعضی روایات تاریخی کارساز افتاده است. در این کتاب ثبت اَعلام و ارجاعات نیز به شیوهٔ روش‌مند انجام گرفته و نویسنده برای رفع هرگونه ابهامی روش کار خود را در آغاز کتاب به‌دقت تشریح کرده است. این شیوه برای کسانی که قصد دارند از این کتاب بهرهٔ پژوهشی ببرند هم آموزنده است هم کار آن‌ها را آسان می‌کند.

این کتاب در دو بخش اصلی «تاریخ سیاسی» و «جریانات دینی» تنظیم شده است. چنان‌که از این عناوین پیداست، بخش نخست کتاب به بررسی عوامل و وقایع سیاسی مؤثر در فروپاشی سلسلهٔ ساسانی اختصاص یافته و در بخش دوم آن نقش تعاملات جریانات دینی رایج در گسترهٔ فرمانروایی ساسانیان در به‌فرجام‌رسیدن روزگار این سلسله بررسی شده است.

پروانه پورشریعتی دوره‌های کارشناسی ارشد و دکتری خود را در دانشگاه کلمبیا در شهر نیویورک به پایان رساند. عنوان پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد او «سلطانیه، پایتخت مغولان» و عنوان پایان‌نامهٔ دکتری‌اش «سنت ایرانی در طوس و حضور عرب‌ها در خراسان» است. پورشریعتی اکنون استادیار رشتهٔ تاریخ در کالج تکنولوژی شهر نیویورک است. او همچنین چهارده سال استادیار رشتهٔ مطالعات ایرانی و اسلامی در دانشکدهٔ زبان‌ها و فرهنگ‌های خاورمیانه‌ای دانشگاه ایالتی اوهایوی ایالات متحدهٔ امریکا بوده است و در کارنامهٔ خود پیشینهٔ تدریس و تحقیق در چندین دانشگاه دیگر را نیز دارد؛ از جمله دانشکدهٔ مطالعات اسلامی و خاورمیانه‌ای دانشگاه نیویورک، دانشکدهٔ مطالعات خاورمیانه‌ای دانشگاه آن آربِر[1] میشیگان و دانشکدهٔ تاریخ دانشگاه اَمهِرست[2] ماساچوست. او همچنین در چندین انجمن و مؤسسهٔ علمی ـ پژوهشی عضویت یا سِمت دارد، از جمله عضویت در هیئت‌مدیرهٔ انجمن مطالعات جوامع فارسی‌زبان. از دیگر فعالیت‌های ایشان همکاری با نشریات تخصصی است؛ از آن جمله است عضویت در هیئت بازنگری علمی **خبرنامهٔ تاریخ ایران باستان**[3] و

1. Ann Arbor 2. Amherst 3. Academic Review Board of *Bulletin of Ancient Iranian History*.

عضویت در هیئت ویراستاران مجلهٔ **مطالعات جهان فارسی‌زبان**،[1] انتشارات مزدا و **ایران‌نامه** که نشریهٔ بنیاد مطالعات ایرانی است. ایشان در کنفرانس‌های متعددی شرکت و سخنرانی کرده و مقالات متعددی در مجموعه‌ها و مجله‌های گوناگون به چاپ رسانده‌اند.

اما در کارِ برگردان کتاب حاضر، تصمیم‌گیری دربارهٔ چگونگی ثبت فارسی مجموعهٔ بزرگ و متنوع نام‌های کسان و جای‌ها و رویدادهای مندرج در این کتاب که در محدودهٔ زمانی وسیعی پراکنده‌اند مشغولیت بزرگی برای مترجم بوده است. با توجه به کمبود منابع موثق و نبود رویه‌ای روش‌مند در این زمینه، برآن شدم تا پیشنهاد شروین وکیلی را بپذیرم و تا جایی که بشود واژگان را برمبنای شیوهٔ تلفظ آن‌ها در زبان مبدأ ثبت کنم. هنگامی که کار اَعلام رو به پایان بود، از طریق دوست خوبم سمیه فرجی مطلع شدم که کتاب‌خانه و مرکز اسناد ملی ایران به‌منظور یکسان‌سازی ثبت اَعلام مجموعه‌ای از آن‌ها را به صورت لوح فشرده منتشر کرده است. از شنیدن این خبر بسیار خوش‌وقت شدم و خواستم آن را مبنای کار خود قرار دهم، اما شوربختانه شمار اندکی از واژگان مورد نظر در آن ثبت شده بود و شیوهٔ ضبط آن‌ها گاهی با آن دستور کار کلی خودم که معیارگرفتن تلفظ‌ها در زبان مبدأ بود ناسازگار می‌افتاد. ناگزیر برای ثبت واژگان بیگانه به فارسی، از این منابع بهره برده‌ام: لوح فشردهٔ مستندهای کتاب‌خانهٔ ملی ایران، **لغت‌نامهٔ دهخدا**، **دائرةالمعارف مصاحب**، **فرهنگ تلفظ نام‌های خاص** (تاریخی و جغرافیایی) فریبرز مجیدی، مجلد اَعلام **دائرةالمعارف دودن**[2] به زبان آلمانی، مجلد اَعلام **دائرةالمعارف وبستر**[3] به زبان انگلیسی، **فرهنگ فارسی اَعلام** اثر غلامحسین صدری افشار، و **فرهنگ گزیدهٔ اَعلام شرقی در منابع غربی** صالح طباطبایی. نیز در مورد اَعلام ارمنی خانم پارکوهی هارطونیان محبت کردند و تلفظ واژگان را از **دائرةالمعارف مختصر ارمنی**[4] استخراج کردند.

من همهٔ همت خود را به کار بستم تا در حد توان از کتابی که به باور من اثری است ارزشمند برگردانی درخور به دست دهم، اما به این دلیل که تاریخ رشتهٔ تخصصی من نبود و فقط از روی علاقهٔ شخصی بود که دست به ترجمهٔ این اثر سترگ زدم، کار من باز هم کاستی‌هایی داشت که نیازمند ویرایش علمی بود. بالاخره پس از پنج سال از پایان ترجمهٔ بنده، فرصتی فراهم آمد و جناب دکتر پدرام جم، استادیار رشتهٔ تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد، ویرایش تخصصی کتاب را به عهده گرفتند و چند ماه از وقت گرانبهای خود را صرف این کار کردند. از آن‌جایی که من و نویسنده، دست بر قضا، مستقلاً به ایشان مراجعه کردیم و خواهش کردیم که ویرایش این کار را بپذیرند، هردو از ایشان بی‌نهایت

1. *Recent Trends in Late Antique Iranian Studies*, in *Journal of Persianate Studies*.
2. Duden 3. Webster 4. *Haykakan Hamarot Hanragitaran*

سپاسگزاریم. خانم دکتر پورشریعتی از لطف و همکاری ایشان بسیار خوشحال هستند و فقط پس از اتمام کار ایشان بود که ترجمه را تأیید کردند. من نیز از آشنایی با دکتر جم بسیار خوشوقت هستم. علاوه بر این‌که با زحمات ایشان ترجمهٔ کتاب به صورت بسیار مطلوبی درآمد و بسیاری از اشکالات کار من به لطف ایشان برطرف شد، در مدت کار با ایشان از دانش پردامنه‌شان بهره‌ها بردم. من به سهم خود از ایشان بی‌نهایت سپاسگزارم و امیدوارم فرصتی فراهم شود که بتوانم زحمات بی‌دریغ ایشان را جبران کنم و برایشان در خدمت به فرهنگ ایران‌زمین آرزوی توفیق روزافزون دارم. از آن‌جا که نویسندهٔ این اثر همان حساسیت و دقتی را که در نگارش اصل کتاب به زبان انگلیسی داشته است در مورد برگردان پارسی آن نیز دارد، امید است ترجمهٔ کتاب بالاخره به منویات نویسنده نزدیک شده باشد.

چون نوبت به سپاسگزاری‌ها رسید، پیش از همه از آقای همایی مدیر محترم نشر نی که این امکان را فراهم کردند تا نزدیک به یک سال در دفتر این انتشارات کار کنم و در فضای دوستانه و شوق‌انگیز آن دلگرم شوم فراوان سپاسگزاری می‌کنم و هرگز مهر ایشان را فراموش نمی‌کنم. از آقای دکتر شروین وکیلی که، به‌رغم حجم و گسترهٔ کاری وسیع خود، بخش نخست کتاب را خواندند و نکات ویرایشی مورد نظرشان را یادداشت و به من گوشزد کردند بابت رهنمودهای خوبشان بی‌نهایت سپاسگزارم. آقای دکتر احمدرضا قائم‌مقامی را برای راهنمایی‌های راهگشای‌شان فراوان سپاس می‌گزارم. از آقای دکتر زاگرس زند که در ویرایش پیش‌گفتار کتاب یاری‌ام کردند و همواره دلگرمی‌ام داده‌اند سپاسگزارم و دوستی‌شان را ارج می‌نهم. از آقای حمید جعفری که متن بخش دوم را خواندند و ایرادات آن را گوشزد کردند بسیار سپاسگزارم. محبت بی‌دریغ خانم پارکوهی هارطونیان را در یافتن تلفظ صحیح واژگان ارمنی برمبنای زبان مبدأ سپاس بی‌کران می‌گزارم. از آقای ادیک مهرابیان هم که در کامل‌کردن فهرست اَعلام ارمنی دانش خود را بی‌دریغ در اختیار من گذاشتند سپاس فراوان دارم. از مسئولان کتاب‌خانهٔ دائرةالمعارف بزرگ اسلامی نیز سپاسگزاری می‌کنم. از مهر و دوستی جناب آقای محمد موسوی، همشهری گرامی و فرهیخته‌ام بابت یادداشت‌های ویراستاری دقیق و خوبشان که از بیشتر آن‌ها برای اصطلاحات چاپ چهارم کتاب بهره بردم، فراوان سپاسگزارم.

امید آن دارم که این کتاب در شناخت بهتر ما ایرانیان از خود و تاریخ پرنشیب‌وفرازمان سودمند افتد و، همان‌گونه که خواست نویسنده است، زمینه‌ساز و انگیزانندهٔ پژوهشگران جوان در پیگیری موضوعات بسیار مهمی در حوزهٔ تاریخ دورهٔ باستانی پسین ایران شود که در این کتاب بدان‌ها اشاره رفته است.

شادی و بهروزی آنِ همگان
آوا واحدی نوایی/ امرداد ۱۳۹۷

نکاتی در باب حرف‌نویسی و ارجاعات

توضیحاتی که نویسنده دربارهٔ حرف‌نویسی‌ها در نسخهٔ انگلیسی کتاب آورده است در نسخهٔ فارسی صدق نمی‌کند، لذا در این‌جا حذف شده است. در نسخهٔ فارسی سعی شده است که واژگان بیگانه با تلفظ رایج در زبان مبدأ ثبت شود. واژگانِ فارسی میانه درصورتی‌که در سیر تحول خود به فارسی دری راه یافته باشد به فارسی معاصر و در غیر این صورت به شیوهٔ مکنزی ثبت شده‌اند.

برای ارجاعات از شیوهٔ هاروارد پیروی شده است (نویسنده به‌علاوهٔ تاریخ چاپ)،[1] غیر از نخستین ارجاع هر مأخذ که مشخصات آن به‌طور کامل آمده است.[2] مقالات **دانش‌نامهٔ ایرانیکا** و **دائرةالمعارف اسلام** اکنون در شبکهٔ اینترنت در دسترس‌اند. از آن‌جا که از بعضی تحریرهای اینترنتی این مقالات استفاده شده است، شاید پاره‌ای از ارجاعات بدون شمارهٔ صفحه باشد. مقالات بدون ارجاع صفحه با تاریخ زمان نگارش کتاب (یعنی ۲۰۰۷) ثبت شده‌اند.[3] برای کمک به خوانندهٔ غیرعرب‌زبان، ارجاعات **تاریخ طبری**، که در این اثر به‌وفور یافت می‌شود، هم از متن انگلیسی (از مجموعهٔ **تاریخ طبری**[4]) هم از متن عربی (ویراستهٔ دخویه) ذکر شده است. برای نمونه، ارجاع Ṭabarī 1999, p. 295; de Goeje, 988 یعنی صفحهٔ ۲۹۵ در ساسانیان، بیزانسیان، لخمیان و

---

۱. هرجا که نویسنده‌ای در میان نباشد، مشخصهٔ دیگری جایگزین شده است.

۲. به این صورت:

Ṭabarī, *The Sāsānīds, the Byzantines, the Lakhmids, and Yemen*, vol. V of *The History of Ṭabarī*, Albany, 1999, translated and annotated by C.E. Bosworth (Ṭabarī 1999).

آن‌گاه ارجاعات بعدی به این اثر به صورت بخش میان دو کمانک ( ) می‌آید.

۳. همین قاعده در مورد مقالاتی که هنوز به چاپ نرسیده‌اند رعایت شده است.

4. *The History of Ṭabarī*

یمن و صفحهٔ ۹۸۸ از نسخهٔ ویراستهٔ دخویه. همچنین به‌منظور سهولت کار برای خوانندهٔ فارسی‌زبان بسیاری از ارجاعات به منابع غیرانگلیسی، چنانچه این منابع به فارسی ترجمه شده باشند، به همراه ارجاع ترجمهٔ فارسی آن‌ها آمده است. از آن‌جا که در زمان نگارش کتاب مجلد آخر **شاهنامهٔ** ویراستهٔ انتقادی جلال خالقی مطلق هنوز چاپ نشده بود، نویسنده تنها به ویرایش‌هایی دسترسی داشته است که کمتر جنبهٔ انتقادی داشتند. او از دو **شاهنامهٔ** چاپ نفیسی و مسکو استفاده کرده و تا حد امکان به هردو ارجاع داده است.

مقدمهٔ نویسنده بر ترجمهٔ فارسی

به‌چالش‌کشیدن دیدگاه‌ها و الگوهای رایج (paradigm) در هر دانشی بی‌گمان با واکنش‌ها و مقاومت‌های بسیاری روبه‌رو می‌شود. بخش مهمی از این وضعیت برخاسته از آن است که بسیاری از انگاره‌های علمی به‌تدریج به روایت غالب تبدیل می‌شوند و کار به جایی می‌رسد که یا اساساً طرح پرسش دربارهٔ آن‌ها منتفی، یا پرسشگری دربارهٔ آن‌ها جنجال‌برانگیز می‌شود. عرصهٔ تاریخ و تاریخ‌نگاری نیز از این قاعده مستثنی نیست، و چه‌بسا که در مقایسه با علوم تجربی و محض، قابلیت پرسشگری در آن بیشتر باشد. ایده‌های مطرح‌شده در کتاب حاضر در چنین فضایی شکل گرفته‌اند؛ یعنی در فضایی که برخی دیدگاه‌ها دربارهٔ برهه‌ای حساس از تاریخ ایران، یعنی دوران گذر از عصر ساسانی به عصر پساباستان، الگو شده‌اند و این تحقیق آن‌ها را به چالش می‌کشد. در خصوص این دوره، چند انگارهٔ رایج و بسیار مهم در تاریخ‌نگاری غرب و به‌تبع آن‌ها در تاریخ‌نگاری ایرانی طی قرون نوزدهم و بیستم پایه‌ریزی و تکمیل شده‌اند. تاریخ ساسانیان و پساباستان ایران، حملهٔ عرب‌ها به ایران و آسیای غربی،[1] روایات اسلامی در مورد زندگی‌نامهٔ حضرت محمد (ص)، تاریخ پساباستان ایران و آسیای غربی، و تاریخ خلفای راشدین، همه در این تحقیق بازنگری شده‌اند.

به همین جهت، در حدود یک دهه‌ای که از انتشار متن اصلی کتاب می‌گذرد نقدها و نظراتی در خصوص ایده‌های نهفته در آن ابراز شده است که نویسنده آن‌ها را به فال نیک گرفته و بر آن است که چنین مباحثاتی، به‌شرط آن‌که در چارچوب روش علمی و مبتنی بر مستندات معتبر و علمی

۱. از آن‌جا که واژه‌های «خاورمیانه»، «خاورنزدیک» و «خاوردور» بار سیاسی سنگینی را حمل می‌کنند و دستاورد تاریخ امپریالیزم و نئوامپریالیزم در آسیا هستند، نویسنده از این پس ترجیح می‌دهد اصطلاح «آسیای غربی» را به کار ببرد.

باشند، باید پیگیری شوند، چراکه این پیگیری در نهایت به پویایی بیشتر محیط‌های علمی کمک خواهد کرد. اکنون که ترجمهٔ فارسی کتاب به چاپ می‌رسد، فرصت را مغتنم می‌دانم تا با مرور برخی از این نقدها و پاسخ به آن‌ها، به پیشبرد این مباحثات کمک کرده باشم.

دیدگاه کلی به تاریخ ساسانیان مقطعی است؛ بدین معنی که تاریخ ساسانیان را اساساً از سویی از تاریخ اشکانیان و، از دیگرسو، از تاریخ پساباستان ایران جدا می‌انگارند. برخلاف دانشمندانی چون نولدکه و کریستنسن و دیگران، که به صورتی «گذرا» به استمرار تاریخ دودمان‌های قدرتمند پارتی در دوران ساسانی پرداخته‌اند، پژوهش حاضر به این نتیجه رسیده است که نقش دودمان‌های پارتی در تاریخ ساسانیان بسیار اساسی‌تر و بنیادین‌تر از نقشی گذرا و حاشیه‌ای بوده است. به همین جهت، در حد امکان تاریخ این دودمان‌های پارتی و افت‌وخیز و قدرت آن‌ها را در عصر ساسانی بازبینی کرده و به نقد کشیده است. این تاریخ را به‌دلایل مختلف به‌خصوص از دوران فرمانروایی یزدگرد اول ساسانی (۳۹۹ تا ۴۲۰م) تا زمان فروپاشی حکومت ساسانی می‌توان دنبال کرد. این پژوهش ساختار سیاسی حکومت ساسانی را «کنفدراسیون» ساسانی ـ پارتی خوانده، و همچنین دوران پس از حملات عرب‌ها (تا انقلاب عباسی) را واکاویده است. فرض بنیادین این واکاوی بر این است که اصرار بر تحلیل تاریخ ایران براساس جداسازی سلسله‌ها و به صورت مقطعی (هخامنشی، سلوکی، اشکانی و ساسانی) موجب می‌شود برخی واقعیت‌های اساسی تاریخ باستان و پساباستان نادیده گرفته شود و چه‌بسا به بیراهه‌رفتن در شناخت تاریخ ایران، به‌طور کل، منجر شود. این نگاه، که بر استمرار سیر تاریخ ایران مبتنی است و نه بر گسست و تقطیع آن بر مبنای سلسله‌ها، امکان درک بهتر استمرار فرهنگی در تاریخ ایران را نیز فراهم می‌کند. بدیهی است که پذیرش چنین نگاهی برای آن دسته از پژوهشگرانی که به تاریخ اشکانیان و ساسانیان بسان دو دورهٔ جداگانه می‌پردازند البته آسان نیست. از این‌جاست که نخستین الگویی که پژوهش حاضر پیش می‌کشد اصرار بر تداوم تاریخی و مؤثر دودمان‌های پارتی و نقش و قدرت آن‌ها در «شاهنشاهی» ساسانی است.

مرکزمداری شاهنشاهی ساسانی پذیرفته‌ترین روایت در گفتمان رایج تاریخ‌نگاری ساسانی و پساساسانی ایران و آسیای غربی است. براساس این روایت، پس از قیام اردشیر ساسانی علیه اردوان اشکانی در ۲۲۴ م، قیامی که رفته‌رفته به فروپاشی امپراتوری اشکانی و «قلع‌وقمع» بیشتر خاندان‌های اشرافی پارت انجامید، شاهنشاهی ساسانی توانست برای نخستین بار در تاریخ ایران حکومتی «مرکزمدار» (تمرکزگرا) و «قدرتمند» ایجاد کند. بر این اساس، ساسانیان در طول چهار سده و اندی پادشاهی و با گذر از فرازونشیب‌هایی، در عصر فرمانروایی «انوشیروان عادل» (ح. ۵۳۱-۵۷۹م) به

اوج قدرت خود رسیدند. در بخش پایانی این روایت، این حکومت متمرکز و پرتوان، پس از دو دهه پیروزی در جنگ‌های بزرگ ایران و بیزانس (۶۰۲-۶۲۹م)، ناگهان به‌علل گوناگون و پس از زبونی ناشی از شکست‌خوردن از بیزانس، درگیر حملهٔ عرب‌های «مسلمان» می‌شود.

پژوهش پیش رو اصل و الگوی «مرکزمداری» یا «تمرکزگرایی» حکومت ساسانیان را به پرسش می‌گیرد و ایدهٔ نوین «کنفدراسیون» ساسانی ـ پارتی را ارائه می‌دهد.[۱] خوشبختانه گروه قابل‌توجهی از پژوهشگران با این بخش از مباحث کتاب همراهی نشان داده‌اند. این واقعیت را باید پذیرفت که گوناگونی اقلیمی و تنوع جمعیتی و فرهنگی در گسترهٔ فلات ایران مجال چندانی برای ایجاد حکومتی «مرکزمدار» به معنای واقعی کلمه به فرمانروایان نمی‌داده است و این نوع حکومت صرفاً در تاریخ مدرن ایران تحقق یافته است. آن‌چه در طول تاریخ ایران بیشتر جلب توجه می‌کند همزیستی گروه‌ها و نیروهای مختلف در کنار یکدیگر بوده است که تداوم تنوع فرهنگی و قومی تا عصر حاضر نیز از یادگارهای آن است. به گمان نویسنده، کسانی که همچنان پایبند گفتمان «مرکزمداری» حکومت ساسانی هستند احتمالاً کمتر به این پرسش مبنایی توجه کرده‌اند که اصولاً این گفتمان و خود اصطلاح «مرکزمداری» یا «تمرکزگرایی» از چه زمان و در کدام شرایط و چارچوب تاریخی و در کجا شکل گرفته است. به‌طور خلاصه می‌توان گفت که این گفتمان و اصطلاحات مرتبط با آن فرایافت و ایدئالی است که از قرن نوزدهم میلادی در اروپا پدید آمده و به ما به ارمغان رسیده است: زمانی که به‌دلایل متعدد اقتصادی ـ سیاسی و فرهنگی، و همگام با صنعتی‌شدن قارهٔ اروپا، «ملت»های مختلف یکی پس از دیگری پا به عرصه نهادند و مرزبندی‌ها برای ایجاد «وطن»، «میهن» و «ملت» و «کشور» بنیاد نهاده شد، این واژگان به‌طور جدی به ادبیات سیاسی و اجتماعی اقصی نقاط جهان راه یافت. سپس همزمان با عصر استعمار و پس از آن امپریالیزم، این ادبیات به آسیا و افریقا و دیگر سرزمین‌ها نیز راه یافت و از جمله در بازسازی تاریخ آن‌ها به کار گرفته شد.

یکی از نخستین و اساسی‌ترین اصول ایجاد ملت‌های جدید در اروپا «مرکزیت‌دادن» به تمامی وجوه لازم برای ایجاد یک ملت و «کشور» بود؛ از تعیین مرزهای کشور و ایجاد زبان رسمی گرفته تا ایجاد «نهاد دینی ملی»، «دین ملی»، «ارتش ملی» و پایتختی به عنوان «مرکز» ادارهٔ امور کشور و بالاخره آفرینش «تاریخ ملی»، «فرهنگ ملی» و «همبستگی ملی» وجوه مختلف این نگرش مرکزیت‌گرا بودند. از این دیدگاه، هر «دولت ملی» که می‌توانست مرکزمدار باشد «پیشرفته» و

---

۱. جا دارد برای نخستین بار توضیح دهم که افزودن «افول و فروپاشی» به عنوان کتاب را ناشر متن اصلی (I.B. Tauris) پیشنهاد داد و جای خوش‌وقتی است که کتاب به چاپ دوم نیز رسیده است.

«قدرتمند» به شمار می‌آمد و هر آن که هنوز درگیر نیروهای «تمرکزگریز» بود همانا عقب‌مانده و ضعیف به حساب می‌آمد! یکی دیگر از شاخص‌های مهم برای دانش‌پژوهانی که کماکان ایدئال‌ها و استنباط‌های یادشدهٔ (قرن‌نوزدهمی) را ادامه داده‌اند دیدگاه پوزیتیویستی است که از اواخر قرن هجدهم بال‌وپر گرفته و در قرن نوزدهم به یکی از مکتب‌های مهم اروپا تبدیل شده و به اَشکال مختلف تا به امروز نیز تداوم یافته است. از جمله رشته‌هایی که در پیوند با مکتب پوزیتیویزم شکل گرفت «باستان‌شناسی» بود. در همین زمان بود که اختلاف بین علم باستان‌شناسی و علوم دیگر (تاریخ، جامعه‌شناسی، فلسفه و...) نیز پدیدار شد. براساس این دیدگاه پوزیتیویستی، برای شناخت تاریخ هر تمدن و فرهنگی می‌بایست اولویت را به دستاوردهای «مادی» آن فرهنگ داد، به گمان این‌که دستاوردهای «مادی» هر فرهنگی دستخوش استنباط‌های فردی و تفسیرهای شخصی محققان نیست! از همین روست که هنوز هم دیدگاه غالب در پژوهش‌های تاریخ ایران باستان بر سکه‌شناسی، مُهرشناسی و باستان‌شناسی تکیه دارد!

در چنین فضایی بود که نظر تاریخ‌نگاری غربی به تحقیقات دربارهٔ فرهنگ دیرینهٔ ایران، ایران‌شناسی، و نگارش تاریخ آسیای غربی نیز جلب شد.[۱] پژوهش دربارهٔ تاریخ باستان ایران و از جمله ساسانیان نیز در شمول همین نگرش درآمد و از قرن نوزدهم میلادی تا عصر حاضر (قرن ۲۱ م) کمابیش در همین مسیر دنبال شد. جان کلام و فرض آشکار و پنهان در این نوع نگرش به تاریخ این بود که رابطهٔ معناداری میان نظام سیاسی تمرکزگرا و میزان «پیشرفت» و «قدرت» وجود دارد و شاهنشاهی ساسانیان از نمونه‌های بارز چنین وضعیتی بوده است. براساس گمان برآمده از این فضای فکری، این ساسانیان بودند که، پس از گذشت بیش از چهار سده و اندی از حکومت «مرکزگریز» امپراتوری اشکانی، امپراتوری باعظمت و «مرکزمدار» خود را تشکیل دادند و باز این ساسانیان بودند که، در مقایسه با اشکانیان و نظام ملوک‌الطوایفی آنان، برههٔ جدیدی را در تاریخ ایران رقم زدند. از سوی دیگر، برای گروهی دیگر از پژوهشگران، در تحلیل تحولات تاریخ ساسانیان، پساباستان ایران، بیزانس و جز آن‌ها «مرکزمداری» و «مرکزگریزی» لزوماً به ترتیب بار مثبت یا منفی قرن‌نوزدهمی را ندارد. به عبارت دیگر، نه «مرکزمداری» نشانهٔ پیشرفت تمدنی و قدرتمندی است و نه «مرکزگریزی» نشانهٔ ضعف و عقب‌ماندگیِ تمدنی.

در مقابل آن‌چه گفته شد، پژوهش حاضر رویکردی متفاوت را مد نظر قرار داده است، بدین‌معنا

۱. دلایل مختلف و سرچشمهٔ بروز این توجه خود تاریخی جالب دارد که مجال پرداختن به آن در این مقدمه نیست.

که تا زمانی که ساسانیان سیاست «عدم تمرکز» در پیش گرفته بودند، قدرت بیشتری داشتند و هنگامی که درصدد «تمرکزگرایی» برآمدند، در مسیر ضعف قرار گرفتند.

ادامهٔ روایت رایج یادشده در مورد ساسانیان و چرایی افول آن‌ها در پرتو نظریهٔ «تمرکز» و «عدم تمرکز» به چرایی و چگونگی شکست ساسانیان از اعراب «مسلمان» نیز کشیده شده است. در همان قرن نوزدهم، تاریخ‌نگاری دانشمندانی که بر روی تاریخ باستان و پساباستان ایران تحقیق می‌کردند با تاریخ‌نگاری مدرن[1] غرب در مورد تاریخ «صدر اسلام» ادغام می‌شود. براساس الگوی مورد توجه این دانشمندان در سال ۶۳۲م، یعنی دقیقاً پس از درگذشت پیامبر اسلام و در آغاز پادشاهی یزدگرد سوم، عرب‌های «مسلمان» به ایران و دیگر نقاط آسیای غربی حمله کردند و در سال ۶۵۱م با مرگ یزدگرد سوم حکومت ساسانیان را سرنگون کردند. تقارن شکل‌گیری این الگو و پژوهش در مورد زندگانی پیامبر اسلام، ماهیت قرآن، فتوحات مسلمانان و مباحثی از این دست، با ظهور گفتمان «مرکزمداری» ساسانیان در اروپای قرن نوزدهم که از آن یاد شد موجب پیوند و حتی ادغام مطالعات ساسانی و پساساسانی و تحقیقات اسلام‌شناسی شد.

مستشرقان و اسلام‌شناسان قرن نوزدهم دست‌کم دو ویژگی بنیادین داشتند: از طرفی می‌کوشیدند از میراث هزارسالهٔ تاریخ‌نگاری ضداسلامی خود در غرب دوری جویند و با نگاهی بی‌غرضانه‌تر به تاریخ اسلام بنگرند، اما از سوی دیگر هنوز به‌طور قابل‌توجهی از بند تعصب‌های ضداسلامی خود رها نشده بودند و با وجود گذشت چند سده از آغاز «عصر روشنگری» هنوز جهان‌بینی مذهبی خود را در پرتو «عقلانیت» ترک نکرده بودند. در ضمن نباید از یاد برد که قرن نوزدهم اوج دوران استعمار نیز بود و سرزمین‌های اسلامی نیز در ردیف مهم‌ترین مناطق مورد توجه استعمارگران بودند. در چنین شرایطی بود که مستشرقانِ اسلام‌شناس، در پژوهش بر روی تاریخ صدر اسلام، به تواریخ و دیگر متون دست اول عربی/ اسلامی روی آوردند. آن‌ها، برمبنای الگوی ساخته و پرداخته‌شدهٔ اسلامی در همین متونِ تاریخ صدر اسلام، زندگانی پیامبر و فتوحات مسلمانان را بازسازی کردند.

تا آن‌جا که به تاریخ ایران ساسانی و پساساسانی مربوط می‌شود، براساس همین الگوی ارائه‌شده از سوی مورخان مسلمان در قرون نهم تا یازدهم میلادی و پذیرفته‌شده از سوی مستشرقان بود که موضوع «فتح ایران» و «مسلمان‌شدن ایرانیان» وارد پژوهش‌های ایران‌شناسی و اسلام‌شناسی شد.

---

۱. تعریف نویسنده از تاریخ‌نگاری «مدرن» آن تاریخ‌نگاری‌ای است که سرچشمهٔ آن به دوران پساباستان غرب می‌رسد. این تاریخ‌نگاری از قرن نوزدهم به بعد، به‌طور سازمان‌یافته، در دانشگاه‌های غرب تدریس و الگوی تحقیقات در مورد تاریخ صدر اسلام شد.

طبق روایت برآمده از این الگو، فتوحات به‌دست عرب‌های مسلمان (و نه‌فقط عرب‌ها) انجام شد و این عرب‌های مسلمان بودند که با توسل به شمشیر و با شعار «یا اسلام یا اسارت یا مرگ» و با مدعای «برقراری مساوات» در سایهٔ اسلام، دست به تسخیر بخش بزرگی از آسیا، شمال افریقا، اسپانیا و دیگر مناطق زدند. بر مبنای این الگو، مقصود اساسی حملات عرب‌های مسلمان نشر و ترویج دین اسلام بوده است. در نتیجه، برای مثال، ایرانیان فوج‌فوج به اسلام گرویدند و دین دیرینه و آیین زردشت را رها کردند؛ گرچه مورخانی که از آغاز تاریخ «ایران اسلامی» در قرون هفتم و هشتم میلادی یاد می‌کنند مدارک قابل‌قبولی در مورد گروش فوج‌فوج ایرانیان به اسلام ارائه نمی‌دهند. از این‌جاست که تردید در این روایت غالب، یعنی محوریت کامل دین اسلام به عنوان انگیزهٔ فتوحات و سرعت مسلمان‌شدن ایرانیان (کاری که در این کتاب انجام داده شده است)، با مقاومت و واکنش روبه‌رو شده است و خواهد شد.

یکی از روایات رایج در مورد چرایی رویگردانی ایرانیان از دین باستانی خود و گروش آنان به اسلام در این گفتمان این است که با اهتمام موبدان و هیربدان زردشتی و شاهان ساسانی، دین زردشتی تبدیل به دین رسمی شاهنشاهی ساسانیان شد. اما انحراف از آموزه‌های اصیل آیین زردشتی و ایجاد قواعد خشک آن مذهب که پشتیبان نابرابری نیز بود موجب شد تا دین «تساوی‌طلب» اسلام همچون نوشدارویی مورد توجه ایرانیان قرار گیرد و ایرانیان گروه‌گروه به آن بگروند. از سوی دیگر، پژوهشگرانی که در چند دههٔ اخیر دربارهٔ دین زردشتی کار کرده‌اند غالباً بر این باورند که در دورهٔ ساسانیان جریان دینی مسلط در ایران همان خوانش «درست‌دین»[1] از دین زردشتی بود که ساسانیان از دوران کرتیر به بعد رفته‌رفته به مردم ایران تحمیل کردند. به باور این گروه، بدین‌ترتیب می‌توان فرهنگی یک‌پارچه (و در نتیجه دینی فراگیر) را در گسترهٔ ایران‌زمین در دوران پساباستان نیز تصور کرد. این‌جاست که مباحث مذهبی در این کتاب نیز در مسیری متفاوت قرار می‌گیرد. در این‌جا نیز تصویری که نویسنده از مهرپرستی در مناطق شمالی، از خراسان تا آذربایجان، ارائه داده است مورد نقد قرار گرفته و استدلال شده که چنین مهرپرستی‌ای که ایزد مهر را فراتر از اَهورَه‌مزدا قرار دهد نمی‌توانسته در چارچوب درست‌دینی سر برآورده باشد، چراکه درست‌دین آن بود که اَهورَه‌مزدا را پرستش می‌کرد و پرستش میترا به عنوان خدای مرجع در باور درست‌دینی نمی‌گنجد.[2] خوانندگان

1. Orthodox

۲. دیگر این‌که تنها شکل پرستش میترا، در دورهٔ باستان و پساباستان همان میتراییزم رومی است که شاید با پرستش مهر ←

گرامی می‌توانند تفصیل این موضوع را در متن کتاب دنبال کنند و خود نظرات ارائه شده را در ترازوی نقد قرار دهند.

شمار اندکی از پژوهشگران نیز آگاهانه یا ناآگاهانه از ایدهٔ کتاب استنباط نادرستی کرده‌اند و مدعی شده‌اند که نویسنده قدرت و مشروعیت را از پادشاهان ساسانی سلب کرده و به خاندان‌های پارتی واگذار کرده است! این در حالی است که چنانچه دقیق‌تر و عمیق‌تر به مدعای نویسنده نگریسته شود، روشن می‌شود که مدعای بحث ارائه‌شده در کتاب این است که از قضا قدرت و حقانیت دولت ساسانی در ازای همکاری آنان با دودمان‌های پارتی بنیانگذاری شده بود، بدین معنی که ساسانیان در ازای دادن استقلال به دودمان‌های پارتی در قلمروهای خود، نه‌تنها حقانیت و قدرت خود را به دست آورده و حفظ کرده بودند، بلکه از قدرت و ثروت دودمان‌های پارتی نیز بهره می‌بردند. به همین جهت بود که دودمان‌های پارتی نیز در مواقع جنگ به پادشاهان ساسانی قشون و لشکر می‌دادند و بدین‌صورت بخشی از مالیات خود را به «حکومت مرکزیِ» ساسانی می‌سپردند. بدین‌ترتیب در واقع دودمان‌های مختلف پارتی نیز مشروعیت شاهنشاهی ساسانیان را پذیرفته بودند. اتفاقاً در ازای این «دادوستد» پارتی ـ ساسانی و حکومت کنفدراسیونی ساسانی با پارتیان بود که ساسانیان قدرت و حکومت خود را نیز حفظ کردند. این سیاست کنفدراسیونی ساسانیان نه‌تنها نمایانگر شم سیاسی آنان، که باعث‌وبانی اقتدار ساسانیان نیز بود. و اتفاقاً اقدامات ناموفق ساسانیان از دورهٔ حکومت یزدگرد اول «بزهکار» به بعد برای ایجاد حکومتی مرکزمدار و نادیده‌گرفتن این نیروهای تابع بود که موجب زوال قدرت و مشروعیت آنان شد. به‌علاوه، آن‌چه قدرت ساسانیان را تضمین می‌کرد رقابت شدید دودمان‌های پارت با یکدیگر بود و بنابراین تلاش برای نادیده‌گرفتن این دودمان‌ها و تمرکزطلبی حکومت ساسانی در عمل زیان‌بار شد.

حدود یک دهه از انتشار متن اصلی کتاب حاضر می‌گذرد. کار ترجمهٔ کتاب نیز هفت سالی به درازا انجامید. از آن‌جا که بنا بود ترجمهٔ فارسی با نظر نویسنده به چاپ برسد، گرفتاری‌های متواتر نویسنده و مترجم و وسواس در ویرایش علمی و دقت در برگردان متن به زبان فارسی از موجبات این تأخیر بود. با این‌همه، می‌توان مدعی شد که نتیجهٔ به‌دست‌آمده تا حد زیادی جبران این تأخیر را کرده است. تصمیم خانم واحدی برای ترجمهٔ کتاب از سر علاقه و کنجکاوی علمی آغازی شایسته

در ایران پیوند داشته باشد ــ موضوعی که نویسندهٔ این سطور با آن همراه نیست و امیدوار است در آینده‌ای نه‌چندان دور به آن بپردازد.

برای به‌ثمررسیدن ترجمه‌ای مناسب از کتاب بوده است. بردباری ایشان برای دریافت نظر نویسنده و بیش از یک سال بازبینی سطربه‌سطر متن در کنار ویراستار علمی دانشمند کتاب (دکتر پدرام جم) سرانجامی خوش را برای ترجمهٔ کتاب به دنبال داشته است. از این جهت نویسنده سپاس از ایشان را بر خود فرض می‌داند.

از بخت خوش نویسنده و مترجم بود که دکتر پدرام جم، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد و متخصصِ صاحب‌نظر در تاریخ ساسانیان، زحمت بازبینی و ویرایش متن ترجمهٔ کتاب را پذیرفت. آشنایی با ایشان در روند به‌سرانجام‌رسیدن این ترجمه موهبتی علمی برای نویسنده بوده است. در همین روند، تشویق‌ها و پیگیری‌های ویژهٔ برخی همکاران و دوستان دیگر نیز کارساز بود. در این زمینه وامدار همکاران ارجمندم دکتر جواد عباسی و دکتر محمدتقی ایمان‌پور در دانشگاه فردوسی مشهد هستم که فرصتی فراهم آوردند تا در سال ۱۳۹۵ ایدهٔ کتاب و برخی مباحث مرتبط با آن را در دانشگاه فردوسی مشهد با دانشجویان و استادان این دانشگاه پرافتخار به اشتراک بگذارم و خاطره‌ای ماندگار در دیار خراسان، که از قضا بسیاری از مباحث کتاب به آن‌جا مربوط می‌شود، برای نویسنده رقم بخورد.

تا آن‌جا که می‌دانم چاپ کتابی نسبتاً حجیم در شرایط عادی در بازار کتاب در ایران کار آسانی نیست، چه رسد در دوران بحران اقتصادی و رکود بازار نشر. از این جهت ناشری که برای چاپ یک کتاب تخصصی پا پیش بگذارد باید انگیزه‌ای فراتر از کسب‌وکار معمول، و نگرشی فرهنگی داشته باشد. از این جهت اهتمام و محبّت آقای همایی، مدیر فرهیختهٔ نشر نی، ستودنی است و نویسنده خود را وامدار ایشان می‌داند.

در پایان نویسنده امیدوار است ترجمهٔ این کتاب، ضمن گشودن افق تازه‌ای بر روی مطالعات مربوط به تاریخ ساسانیان، زمینه را برای درک عمیق‌تر سیر تحولات تاریخی ایران در فرازی بسیار مهم و تعیین‌کننده از آن، یعنی دوران گذر از عصر باستان به عصر اسلامی، فراهم کند.

پروانه پورشریعتی
نیویورک
اوت ۲۰۱۸ / مرداد ۱۳۹۷

سپاسگزاری

سپاسگزاری‌های هر کتابی مورد علاقهٔ شخصی من است، زیرا آن‌ها جدا از آن‌که بر مایهٔ قوام آثار علمی منفرد گواهی می‌دهند، گواهی بر وامداری این آثار نیز هستند. به جای سپاسگزاری‌ها می‌توان از مشوق‌هایی که هر نوشتهٔ عالمانه را قوام بخشیده‌اند یک تحلیل اجتماعی و روان‌کاوانهٔ بافتاری نوشت. و لذا مایهٔ بسی تأسف است که نویسنده از رویهٔ رایج در این حوزه پیروی و این بخش را به اجمال برگزار می‌کند.

کار این اثر بدون حمایت افراد زیر از نویسنده طی سالیان منتهی به تکمیل تحقیق پیش رو به سامان نمی‌رسید: ایرج افشار، پیتر آن، مایکل بِیتس، کاترین بابایان، التون دَنیل، فرد دانر، تورج دریایی، دیک دِیویس، ریکا گیسلن، استیون هامفریز، منوچهر کاشف، هیو کندی، کریستیَن مِتزِنِر، جلال متینی، رابرت مَک‌شِزنی، سَم مایِر، جولی میثمی، چارلز مِلویل، مارگارِت میلز، مایکل مورونی، جیمز راسل، پری شیرازی، زِاو روبین، صَبرا وبر، و احسان یارشاطر، که هریک در پیوندگاهی از این سفر مسئولیتی قوام‌بخش داشتند. به ریچارد بولیِت، مشوقم در دورهٔ تحصیلات تکمیلی‌ام، بابت تربیت آغازینم در تحقیقات تاریخی مدیونم. از این بابت همواره وامدار ایشان خواهم بود. همچنین مایلم به همکارانم در گروه زبان‌ها و فرهنگ‌های خاورمیانه‌ای در دانشگاه ایالتی اهایو، انجمن امریکایی بانوان دانشگاهی، انجمن مطالعات علوم اجتماعی، و گروه مطالعات زنان در دانشگاه ایالتی اهایو مراتب سپاس خود را بابت حمایتشان تقدیم کنم، ضمن سپاسگزاری ویژه از همکارم، جوزف زیدان، بابت حمایتش هنگامی که به آن نیاز مبرم داشتم. به رؤسای کتاب‌خانه‌مان، دونا استرِیلی و پتریک ویزل بابت این‌که همیشه با روی خوش و مهر به نجات من می‌شتافتند سپاسگزاری ویژه‌ای مدیونم. همچنین مایلم که از مهربانی و حمایت کارمندان آستان

قدس رضوی و کتاب‌خانهٔ ملی (فرانسه) بابت برآوردن تقاضاهایم در جریان مراجعات تحقیقی‌ام به آن کتاب‌خانه‌ها قدردانی کنم.

چند دوست و همکار هستند که در جهان بی‌قرار آکادمی همسفر شما می‌شوند، به‌ویژه اگر شما در شمار بانوان باشید. دوستان خوبم سوسن بابایی، آریانا بَرکِشلی، حبیب و مریم برجیان، مارینا گایار، جِین هَنَوِی، تَمِرون کیز، لَری پاتر، نادر سهرابی، رزماری استنفیلد ـ جانستِن، شهربانو تاج‌بخش، و فرامرز وزیری از آن جمله‌اند. جِین هَنَوِی که برای کار حقیقتاً سترگ ویرایش پیش‌نویس نخست این متن داوطلب شد و همچنین رزماری استنفیلد ـ جانستن، که دو فصل از دومین تحریر این اثر را خواند و ویراست، مرا برای همیشه مرهون مهر خود کرده‌اند. همکار عزیزم استیوِن دِیل یکی از نخستین کسانی بود که پیش‌نویس اولیهٔ این متن را که با دلهره به او داده شد خواند و سپس از آن حمایت کرد. فراوان از او سپاسمندم. حمایت فرد م. دانر و هیو کندی، که آنان نیز دست‌نویس نخست این کتاب را خواندند، گران‌قدر است. مسئولیت کاستی‌های محتمل را نویسنده به‌تمامی به عهده می‌گیرد. یکی از بزرگ‌ترین هواداران من در این سفر دوست و همکار خوبم، آصف خُلدانی، بوده است. طی سال‌ها تردید در مسیر این تحقیق، بی‌وقفه از حمایت او برخوردار بوده‌ام. در لحظات بیم و امیدم در افق مطالعات ایرانی دورهٔ باستانی متأخر ساعت‌ها مکالمهٔ تلفنی با آصف خلأها را پر می‌کرد.

زندگی هریک از ما از نفوذ چند شخصیت سرنوشت‌ساز متأثر است. اگر به‌خاطر دوست عزیزم، محمد شیرازی، نبود، احتمالاً پس از انقلاب ایران به فکر شغل دانشگاهی نمی‌بودم. دوستی او در سه دههٔ گذشتهٔ زندگی من سرلوحهٔ زندگی فکری و عاطفی من بوده است. در زندگی کسانی هستند که تو را پرواز می‌دهند و کسانی هستند که در طول آن مایهٔ قوت قلبت می‌شوند. این اثر پیش روی شما نمی‌بود اگر حمایت مهرآمیز همسرم، سهیم زندگی‌ام، و همزاد جانم، هانس اسخاوْتِنس، و تکیه‌گاهم در این‌همه نبود. او، علاوه بر دیگر حمایت‌هایش، مسئولیت نمایه‌ها، واژه‌نامه، و جدول‌های دقیق و طراحی و صفحه‌بندی این متن را بر عهده گرفته است. بدون او من این‌جا که هستم نمی‌بودم.

به ایرج باقرزاده و الکس رایت از انتشارات تارِس[1] برای به‌چاپ‌رساندن کاری در این حجمِ عظیم، در فضای کنونی حاکم بر نشر کتاب که در آن به مطالعات ایران پیش از دورهٔ معاصر توجه شایسته و بایسته نمی‌شود، قدردانی خالصانهٔ خود را تقدیم می‌کنم. علاوه بر همسرم، این اثر را ثانیاً به فرهاد، شاپور، شیرین، مالیکا، کِیت، تاجی، سهیلا، بهار، و مینو پورشریعتی، شهریار ضرغام

1. Tauris

و بقیهٔ خانواده‌ام تقدیم می‌کنم. خانوادهٔ دیگرم، خانوادهٔ اسخاوْتِنس، به‌خصوص مادرخوانده و پدرخواندهٔ درگذشته‌ام، ژوزفین وان پَسِل و لویز اسخاوْتنس، به‌خوبی می‌دانند که چه سهمی در این پژوهش دارند.

با این‌همه، در صفحهٔ تقدیم این پژوهش نشان داده‌ام که این کار را در اصل به چه‌کسی مدیونم. اگر الهام‌بخشی پدرم، هوشنگ پورشریعتی، نمی‌بود و آرمان‌هایی که او گرامی می‌داشت، زندگی‌ای که او بدان ره می‌نمود و نشانی که او بر من گذارد، سفری را که اکنون چهل سال از آغاز آن می‌گذرد نمی‌آغازیدم. از قضای روزگار است که او اکنون این‌جا نیست که این اثر را ببیند. جایش به‌طرز دردناکی خالی است. فراتر از همه، پدیدآمدن این اثر ممکن نمی‌بود اگر مادرم، ایران پورشریعتی، نبود که همهٔ امور دیگر را مدیریت کند تا این اثر چیزی شود که هست.

سخن آغازین

تاریخ ایران در دورهٔ باستانی پسین، یعنی بخش آغازین سده‌های میانی (حدود ۵۰۰ تا ۷۵۰م)، از جمله حوزه‌هایی است که در پژوهش‌های سال‌های اخیر به‌شدت مغفول مانده است. با وجود رخداد بخشی از مهم‌ترین وقایع اجتماعی و سیاسی در این دوره در گستره‌ای که هاجسن[1] آن را «منطقهٔ فرهنگی نیل تا جیحون» می‌خواند، این وضعیت تاریخ ایران را تحت‌الشعاع قرار داده است.

از جملهٔ این رویدادها «واپسین جنگ بزرگ جهان باستان» میان دو امپراتوری بزرگ خاور نزدیک یعنی بیزانس (۳۳۰-۱۴۵۳؟م)[2] و ساسانی (۲۲۴-۶۵۱م) بین سال‌های (۶۰۳-۶۲۸م) بود. دور نبود که این جنگ نقشهٔ جغرافیایی جهان آن روزگار را از اساس تغییر دهد. شاهنشاهی ساسانی در این نبرد نزدیک به بیست سال پیروز میدان بود و توانست بار دیگر مرزهای ایران را به وسعت دورهٔ هخامنشی (۵۵۹-۳۳۰پ‌م) برساند. به گواهی گزارش سبئوس،[3] هنگامی که ایرانیان در سال ۶۱۵م به خالکِدون[4] رسیدند، چیزی نمانده بود تا امپراتور بیزانس، هراکلیوس[5] (۶۱۰-۶۴۱م)، تابع شاهنشاه ایران خسرو دوم (پرویز)[6] (۵۹۱-۶۲۸م) شود.[7] هنگامی که گروه مذهبی‌ـسیاسی کوچک

---

1. Hodgson

۲. پژوهشگران دربارهٔ تاریخ دقیق پایان روزگار امپراتوری روم و آغاز دوران امپراتوری بیزانس هم‌داستان نیستند. این تاریخ، طبق نظریات متفاوت، بین اوایل سدهٔ چهارم تا اوایل سدهٔ هفتم میلادی است.

3. Sebeos

۴. Chalcedon، ناحیه‌ای نزدیک استانبول کنونی (کنستانتینوپول یا قسطنطنیه که پایتخت پیشین بیزانس بود) به نام قاضی‌کوی (Kadiköy)؛ خالکدون شهری ساحلی در بیثینیای روم بود. ـ م.

5. Heraclius

۶. از این پس، به شیوهٔ متداول در نوشته‌های فارسی این پادشاه را خسروپرویز می‌خوانیم. ـ م.

7. Sebeos, *The Armenian History Attributed to Sebeos*, Liverpool University Press, 1999, translated with ←

و گمنامی در سال ۶۲۲م هجرت خود را از مکه به مدینه آغاز کرد، ساسانیان آمادهٔ چیرگی بر جهان بودند. این هجرت را پس از چند دهه آغازگاه تکوین جماعتی جدید، یعنی امت مسلمان، دانستند.

به‌دنبال زنجیره‌ای از رویدادها که در ادامه شرح آن خواهد رفت، به‌گونه‌ای دور از انتظار بخت ساسانیان برگشت، چراکه در پی واقعه‌ای که آن را «یکی از حیرت‌انگیزترین بخت‌برگشتگی‌ها در تاریخ جنگ»[1] تعبیر کرده‌اند و پس از شکست‌های ساسانیان در سال‌های سرنوشت‌ساز پایانی جنگ با امپراتوری بیزانس (۶۲۱-۶۲۸م) ــ که خود مسئله‌ای بسیار بغرنج است ــ تحول اجتماعی ـ سیاسی بی‌سابقه‌ای در تاریخ دوران باستان آغاز شد: فتح خاور نزدیک به‌دست عرب‌ها. در نتیجهٔ این جریان، بیزانس به‌تدریج آن‌قدر کوچک و ضعیف شد که پس از سال ۶۴۰م دیگر یک امپراتوری شناخته نمی‌شد. با این حال، پیامد این رخداد برای ساسانیان بسی وخیم‌تر بود، چراکه فتح ایران به‌دست عرب‌ها و در پی آن درگذشت آخرین شاه ساسانی، یزدگرد سوم (۶۳۲-۶۵۱م)، به بیش از هزار سال فرمانروایی ایران بر بخش‌هایی گسترده از خاور نزدیک پایان داد. بدین‌ترتیب، شاهنشاهی ساسانی به‌دست سپاهیان عرب سرنگون و برچیده شد.

حکایت از چه قرار بود؟ از چه رو شاهنشاهی‌ای که در ۶۲۰م با بیزانس قدرتمند پیروزمندانه جنگیده و برای سیطره بر جهان خیز برداشته بود به‌تدریج و در پایان در سال ۶۵۰م مغلوب جنگجویان عربی شد که تا آن‌زمان قومی فروپایه و زیردست دانسته می‌شد. در این پژوهش کوشش شده است تا درک این پیوندگاه حساس از تاریخ ایران و خاورمیانه با واکاوی زوایای گوناگون این جریان ممکن شود. در این نوشتار برآنیم دلایل کامیابی عرب‌ها را در فتح ایران در آغاز سدهٔ هفتم و نیز علل شکست پیشین ساسانیان را از بیزانس با تأکید بر محرّکه‌های[2] درونی دوران پایانی تاریخ ساسانی شرح دهیم. همان‌گونه که می‌دانیم، نگرش کریستنسن[3] که نظام حکومتی[4] شاهنشاهی ساسانی را مرکزمدار[5] و دولت‌سالار[6] معرفی می‌کند از زمان چاپ **ایران در زمان ساسانیان**[7] در سال‌های دههٔ

---

notes by Robert Thomson, Historical Commentary by James Howard-Johnston with assistance from Tim Greenwood (Sebeos 1999), part I, pp. 78-79 and part II, p. 212.

1. Sebeos, 1999, p. xxiv.
2. dynamics
3. Christensen
4. polity و نیز واحد حکومتی.
5. centralized
6. étatiste
7. *L'Iran sous les Sassanides*

۱۹۳۰ در پژوهش‌های این حوزه به پارادایم (الگوی ذهنی) بدل شد.[۱] البته، ادراک و توصیف خاص ما از این محرّکه‌های درونی تاریخ ساسانی که بر دیدگاه کریستنسن به‌سختی خرده می‌گیرد، با ارزیابی بدعت‌گذارانه‌ای از این تاریخ همراه خواهد بود. نظریهٔ اصلی پژوهشِ پیشِ رو این است که به‌رغم کوشش‌های دوره‌ای و ناموفق ساسانیان در متمرکزساختن اقتدار سیاسی،[۲] شاهنشاهان ساسانی، بر پایهٔ نوعی نظام فرمانروایی دودمانی[۳] نامتمرکز،[۴] بر قلمرو خود فرمان می‌راندند که ستون اصلی آن اتحادیهٔ[۵] ساسانی ـ پارتی بود.[۶]

نظریه‌ای که در این نوشتار طرح شده است حاصل کندوکاوی همه‌جانبه و گاه ارزیابی دوبارهٔ شمار فراوانی از منابع بومی و بیگانه دربارهٔ این دوره از تاریخ ایران است. یافته‌های این پژوهش از هم‌نشینی نقادانهٔ دو دسته منبع به دست آمده است. دستهٔ نخست دربرگیرندهٔ مراجع تاریخی است، از جمله تاریخ‌های ارمنی، یونانی، سریانی و تاریخ‌های کلاسیک اسلامی، به‌ویژه **روایات فتوح**. دستهٔ دوم عبارت است از متون و منابع اصلی تاریخ ساسانی از جمله نقل‌های **خداینامه** (یا **شاهنامه**)[۷]ها ــ به‌گونه‌ای که در تاریخ‌های کلاسیک عربی و به‌ویژه در **شاهنامهٔ** فردوسی آمده است ــ، متون فارسی میانه که در دورهٔ باستانی پسین نوشته شد، تاریخ‌های محلی ایرانی و از همه مهم‌تر اسناد سکه‌شناختی و مُهرشناختیِ بخش پایانی تاریخ ساسانی.

بدین‌ترتیب، در این نوشتار پیوسته میان سه دریافت دیگرگون از ساسانیان گفت‌وشنود نقادانه و گسترده‌ای درمی‌گیرد: یکی، تصورِ بیگانگانِ هم‌دوره یا نزدیک به روزگار آنان از این سلسله، که عموماً با آن دشمنی داشتند؛ دوم، تصویری که این سلسله راغب بود آن‌طور دیده شود، یعنی از دیدگاهی مرکزمدارانه و سلطه‌گرایانه؛ و سوم، دریافت واقعی واحدهای حکومتی قدرتمند بخش پیرامونی قلمرو

---

1. Christensen, Arthur, *L'Iran sous les Sassanides*, Copenhagen, 1944, (Christensen 1944).
همچنین ن.ک.: ص‌ص ۳۹-۴۰ و ۲-۱-۱.

2. centralization

3. dynastic

4. decentralized

5. confederacy

۶. در این تحقیق، لفظ «پارتی» در اشاره به خاندان‌های قدرتمند بزرگ پارتی در تمایز با «اشکانی» به کار رفته است. همان‌طور که در ۱-۱ با جزئیات بیشتر خواهیم دید، اشکانیان شاخه‌ای از دودمان‌های فرمانروای پارتی بودند که از حدود ۲۵۰پ‌م تا ۲۲۶م بر ایران فرمان راندند. برای تعریف مفهومی که در این پژوهش از دوده‌سالاری (dynasticism) مدّ نظر است، به ۲-۱-۲ مراجعه شود.

7. Shahbazi, Shapur, 'On the Xwadāy-Nāmag', *Acta Iranica: Papers in Honor of Professor Ehsan Yarshater* VXI, (1990), pp. 218-223 (Shahbazi 1990), see also p. 171ff.

ساسانی ــ که نظر خود را دربارهٔ این سلسله به‌نحوی مؤثر ابراز می‌کردند. چنان‌که خواهیم دید، در ضمنِ این گفت و شنودها، از بخش‌هایی از هریک از این تعابیر که از نظر تاریخ‌نگارانه معتبر است برای تفسیر نقادانهٔ کاستی‌های نهفته در تعابیر دیگر بهره خواهیم برد. تصویر نهایی را که به این ترتیب به دست می‌آید منابع اصلی تاریخ ساسانی، یعنی اسناد مُهرشناختی و سکه‌شناختی، به‌نحوی آشکار و انکارناپذیر تأیید می‌کنند. از میان مصنوعات اقوام که ارزش تاریخ‌نگارانه دارند، این منابع کمتر از همه آسیب می‌بینند و لذا اطلاعات مطمئن‌تری به دست می‌دهند. مُهرهای تازه‌یافته‌ای که در بخش پایانی تاریخ ساسانی کاربرد داشته‌اند به‌روشنی مؤید یکی از نظریه‌های اصلی این پژوهش‌اند. بر پایهٔ این نظریه، از آغاز تا پایان تاریخ ساسانی میان پارسی‌ها (ساسانیان) و پَهلَوها[۱] (پارتی‌ها) گونه‌ای دوگانگی بود که ساسانیان را به اتحاد با خاندان‌های دودمانی[۲] قدرتمند پارتیِ مستقر در سرزمین‌های پَهله (فَهله)[۳] ناگزیر کرد. اسنادی در دست است که نشان می‌دهد تا سدهٔ هفتم میلادی، بعضی از دارندگان مُهرها که از اعضای دودمان‌ها بودند بر پَهلَو یا پارسی‌شناساندن خود پای می‌فشردند.

چنان‌که گذشت، یکی از مضامین اصلی این پژوهش این است که فرمانروایی ساسانیان بر قلمروشان به شیوه‌ای بود که ما آن را اتحادیهٔ ساسانی ـ پارتی خوانده‌ایم. این نظام به‌نحو بارزی نامتمرکز[۴] و ــ با عاریه‌گرفتن این وصف از سیریل تومانف[۵]ــ نوعی نظام حاکمیت دودمانی بود که در آن، به‌رغم تلاش‌های کوتاه و بی‌ثمر ساسانیان به‌منظور متمرکزساختن حکومت خود در سده‌های سوم و ششم میلادی، خاندان‌های دودمانی قدرتمند پارتی، یعنی کارِن، مهران، اسپهبُدان، سورِن[۶] و کَنارَنگیان، از هر نظر در امر حکومت با ساسانیان مشارکت داشتند. در فصل دوم، این تصور رایج را که شیوهٔ حکومت ساسانیان پادشاهی تک‌دودمانی[۷] و مرکزگرا[۸] بوده است کنار خواهیم گذاشت و با

---

۱. صورت فارسی میانهٔ «پارتی».

۲. در تمام این متن منظور از دودمان dynasty است، یعنی دودمان فرمانروا. ـ م.

۳. برای شناخت گسترهٔ جغرافیایی این سرزمین‌ها ن.ک.: پانوشت ۳ در ص ۷۷.

۴. بدیهی است که برداشت ما از متمرکزبودن یا نبودن یک نظام حکومتی نباید به داوری ارزشی ما دربارهٔ کارآمدی آن شیوهٔ حکومت بینجامد.

5. Toumanoff, C., *Studies in Christian Caucasian History*, Georgetown University Press, 1963 (Toumanoff 1963).
همچنین ن.ک.: ۲-۱-۲.

۶. با این‌که در این تحقیق تحلیلی موشکافانه از خاندان سورِن انجام نمی‌گیرد، آشکار است که این خاندان در این اتحادیه سهمی مهم داشته است.

7. monarchial

8. centrist

بازنگری حکومت ساسانی از دیدگاه دودمان‌های پارتی، فراز و فرودهای اتحادیهٔ ساسانی ـ پارتی و تنش‌های درونی آن را پی می‌گیریم؛ اگرچه این اتحادیه در آخر فروپاشید. آغاز این فروپاشی همان «بخت‌برگشتگی حیرت‌انگیز در تاریخ جنگ» بین سال‌های ۶۲۴-۶۲۸م بود که اوضاع ساسانیان با آن زیر و زبر شد و در پی آن این سلسله به شکست‌های توضیح‌ناپذیر خود از بیزانس گرفتار شد.

چنان‌که خواهیم دید، اگر پارتیان در پایان پادشاهی خسروپرویز (۵۹۱-۶۲۸م) از این اتحادیه کناره‌گیری نمی‌کردند، به احتمال زیاد بیزانس به دولت‌های فرمانبر ساسانیان می‌پیوست و هراکلیوس به جای «برادر خسرو دوم» پسر او خوانده می‌شد.[1] اما فروپاشی اتحادیهٔ ساسانی ـ پارتی در سال‌های پایانیِ جنگ‌های ساسانیان و رومیان در تاریخ دورهٔ باستانی پسین ایران پیامدی بس گران‌تر داشت؛ شکست‌های ساسانیان از لشکریان عرب و نابودی شاهنشاهی ساسانی در میانهٔ سدهٔ هفتم میلادی.

بلافاصله پس از فروپاشی‌های اتحادیهٔ ساسانی ـ پارتی و در پی برکناری و کشته‌شدن خسروپرویز در سال ۶۲۸م، زنجیره‌ای بی‌سابقه از رویدادهایی آغاز شد که به نخستین فتوح عرب‌ها در قلمرو ساسانی و، در پایان، نابودی کامل شاهنشاهی ساسانی پس از چهار سده فرمانروایی انجامید. عموماً چنین می‌انگارند که نخستین فتوح مسلمانان بین سال‌های ۶۳۲ تا ۶۳۴م روی داده است، اما برخلاف باور معمول، بر پایهٔ نتایج این پژوهش ــ که حاصل مقابلهٔ نقادانهٔ **روایات فتوح** با تاریخ‌نگاری **خداینامه‌ای** ساسانی است[2] ــ نخستین فتح عرب‌ها در عراق بین سال‌های ۶۲۸ تا ۶۳۲م رخ داده است؛ یعنی پس از به‌قدرت‌رسیدن یزدگرد سوم (۶۳۲-۶۵۱م)، آخرین پادشاه ساسانی.[3] از این رو، این فتح درست با جنگ‌های داخلی میان پَهلَوها و پارسی‌ها هم‌زمان بود. این دو گروه، که بر سر به‌تخت‌نشاندن پادشاه برگزیدهٔ خود سخت در ستیز بودند، نتوانستند در برابر سپاهیان یورش‌گر عرب یکپارچه دفاع کنند. افزون بر این، از عوامل کامیابی عرب‌ها در فتح فلات ایران پس از فتح عراق این بود که دودمان‌های پارتیِ کوست خراسان (مرزبانی خراسان یا ربع غربی قلمرو ساسانی) و کوست آذربایجان (مرزبانی آذربایجان یا ربع شمالی قلمرو ساسانی) آخرین پادشاه ساسانی، یزدگرد سوم، را رها کردند و از پشتیبانی خود از پادشاهی ساسانی دست کشیدند و با سپاهیان عرب صلح کردند. در عوض، بیشتر آن‌ها اقتدار بالفعل[4] خود را در قلمرو دودمانی خویش حفظ کردند. این یافته‌ها دومین مضمون اصلی این نوشتار را تشکیل می‌دهند.

---

1. Sebeos 1999, part 2, p. 212.

۲. برای روشن‌ترشدن این موضوع، ن.ک.: ص‌ص ۴۲ به بعد.

۳. چنان‌که خواهیم دید، آثار این دستاورد که شاید، در آغاز، بازنگری گاه‌شناسانهٔ کم‌اهمیتی بنماید بسیار گسترده است.

4. de facto